

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۶۱)

شنبه ۲۳ - ۱۰ - ۱۴۳۹ هـ؛ ۱۶ - ۰۴ - ۱۳۹۷ م؛ ۰۷ - ۰۷ - ۲۰۱۸

فَأَخْرَجَ هُمُ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خِوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَتَنِي (۸۸) أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّ بَرَجْعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا (۸۹) وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنِّي رَجُومٌ أَلْتَمَعُونَ وَ أَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَ لَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْفُتْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يُسَامِرِي (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتِ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ نُحْلِفَهُ وَ أَنْظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ سِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

پس، بیرون آورد برای آنها پیکر گوساله‌یی را که بانگ گاوی داشت، و گفتند این است خدای شما و خدای موسی، و فراموش کرد. (۸۸) آیا نمی‌بینند که باز نمی‌گرداند سوی آنها سخنی را، و مالک نیست زیان و سودی را برای آنها؟! (۸۹) و در حقیقت، هارون گفته بود بدانان از پیش، "ای قوم من، جز این نیست که در اضطراب افکنده شده‌اید با آن و پروردگار شما رحمان است، پس پیروی نمایید مرا و اطاعت کنید فرمان مرا!" (۹۰) گفتند، "هرگز برنگردیم از همراهی او تا موسی بازگردد سوی ما." (۹۱) [موسی] گفت، "ای هارون، چه چیزی باز داشت تو را هنگامی که دیدی آنها را گمراه شدند" (۹۲) "که از من پیروی نکردی؟ پس، آیا سرکشی کردی از فرمانم؟" (۹۳) گفت، "ای پسر مادرم، مگیر ریش و سرم را، من نگران شدم که گویی: جدایی افکندی بین بنی اسرائیل و پاس نداشتی سختم را." (۹۴) [موسی] گفت، "و ماجرای تو چیست ای سامری؟" (۹۵) گفت، "ببینا شدم به چیزی که بینا نشدند به آن، و گرفتم مُشتی از رد پای رسول را، و افکندم آن را، و این سان برآیم آراست نفسم." (۹۶) گفت، "پس، برو، که بهره‌ی تو در زندگی این باشد که گویی: تماسی نباشد. و تو را موعدی است که هرگز تخلف نکنی آن را، و بنگر به معبودت سایه‌وار پیوسته بودی با او، که هر آینه به آتش کشیم آن را، سپس پراکنده گردانیمش در دریا پراکندنی کامل! (۹۷) جز این نیست که معبود شما تنها الله است، که هیچ معبودی جز او نیست، و فرا گرفته است هر چیزی را با علم." (۹۸)

I. تفسیر

1. قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْفُتْ قَوْلِي: گفت، "ای پسر مادرم، مگیر ریش و سرم را، من نگران شدم که گویی: جدایی افکندی بین بنی اسرائیل و پاس نداشتی سختم را."

2. خطاب موسی-ع- با هارون-ع:

چنانچه گفته شد، به نظر می‌رسد که در آیات ۹۰ و ۹۱، درست پیش از خطاب موسی- علیه السلام- با برادرش، هارون- علیه السلام-، خدای تعالی در سیاق نقل حکایت بازگشت موسی- علیه السلام- از میقات، تغییر می‌دهد برای پرداختن به موضع گیری هارون- علیه السلام- در قبال گوساله‌پرستان تا گواهی داده باشد بر درستی و صحت موضع او در آن جریان با تاکید که در "لام لَقَدْ" است، و بعید می‌نماید که خدای تعالی موسی- علیه السلام- را از آن گاه نفرموده باشد، به ویژه آن که بعضی از مفسرین "او" در اول آیه کریمه "وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ..." را برای عطف دانسته‌اند، نه برای استئناف و شروع جمله‌ای جدید. بنابراین، بهتر است- والله اعلم- خطاب و پرسش نمودن موسی- علیه السلام- با هارون- علیه السلام- را در لحظه نخست عتابی و انکاری قهر آمیز بر او- علیه السلام- ندانیم. بلکه، برای زبان گرفتن از او، و آگاه کردن مردم از زبان او بر درستی و حق بودن موضع او- علیه السلام- حمل کنیم هرچند در ظاهر خطابی عتاب‌آمیز به نظر می‌رسد، چه آن می‌تواند بنا بر تشخیص موسی- علیه السلام- برای رساندن مقصودش لازم بوده باشد.

برای همین، در پاسخ هارون- علیه السلام- هم یاد می‌شود از مهر و شفقت و رحمت مادری، که از خصوصیات امامت است، و هم از خواسته موسی- علیه السلام- برای حفظ وحدت بنی اسرائیل، و هم از سفارش او به پیش گرفتن روش اصلاحی در جانشینی‌اش در میان قوم، و پرهیز از پیروی مفسدان. موسی- علیه السلام- هم پس از شنیدن این پاسخ، انکار نمی‌کند هارون- علیه السلام- را، چه او دقیقاً همان روشی را پیش گرفته بود که از او انتظار می‌رفت.

چون موسی- علیه السلام- پرسید، "أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي" (۲۰:۹۳ طه) (که از من پیروی نکردی؟ پس، آیا سرکشی کردی از فرمانم؟)، هارون- علیه السلام- فرمود که ترسیدم اگر غیر از این انجام می‌دادم بگویی، "لَمْ تَرْفُتْ قَوْلِي" (۲۰:۹۴ طه) (و پاس

نداشتی سخنم را). پس، هارون- علیه السلام- دقیقاً همان کاری را انجام داده بود که به عنوان جانشین موسی- علیه السلام- از او خواسته شده بود که انجام دهد.

هم چنین گفتیم که شاید جانشینی او- علیه السلام- برای موسی- علیه السلام- جانشینی امامت بود، که خدای تعالی فرمود، "وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا" (۱۹:۵۳ مریم) (و بخشیدیم او را از رحمت خود برادرش، هارون، را نبی ای). به این معنا که حتی در حضور موسی- علیه السلام-، هارون- علیه السلام- مامور بود بیشتر به اظهار وجه امامت و رحمت. چنانچه گفته شد، نسبت امامت همان نسبت امومت است، و در تحقیق، همان نسبت جمعی وجودی حی است، که موجب انقیاد امت هاست از روی طوع و رغبت، نه با قهر و غلبه و ذلت.

این است آنچه به نظر ما می رسد از جهت تفسیر. اما ممکن است از باب تاویل، و یا از روی کشف و شهود، کسی چنین یافته باشد که موسی- علیه السلام- هارون- علیه السلام- را بر ضیق و تنگنایی یافته باشد در مواجهه با گوساله پرستان، و باطن خطاب عتاب آمیزش از روی مهر و شفقت و رحمت با برادرش هارون- علیه السلام- بوده باشد که چرا چنین خسته روح و جانی از ایشان؟ هیچ کس قادر نیست تا در ملک خدای سبحان کاری انجام دهد بدون اجازه ای او، و هیچ بندگی وحدت و الوهیت او- عزّ و جلّ را خدشه دار نمی کند. می توان بدین گفت از باب تاویل و از روی کشف و شهود. البته ممکن است از باب تفسیر اشاری نیز اشارتی در کلام خدای تعالی بر تایید آن یافت، آنجا که با حکایت از زبان موسی- علیه السلام- خطاب با هارون- علیه السلام- فرمود، "اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ" (۷:۱۴۲ الأعراف) (جانشین من باش در قومم، و اصلاح کن، و پیروی مکن راه مفسدان را!)؟ اولاً، همه آنها را قوم خود خواند، و با این انتسابشان به خود، شرافت بخشید آنها را، و به عنوان بزرگ و رسول و امام ایشان، آنها را لوازم و تابع و اذناب خود معرفی فرمود، و بدین ترتیب، نفي کرد از هارون- علیه السلام- اختیار اعمال قهر در آنها را. برای همین، فرمود، "اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي" (جانشین من باش در قومم!)، و نفرمود، "جانشین من باش در قوم!" مثلاً، و یا "این قوم در اختیار تو!"، و تعبیری نظایر اینها، که با اختیار تام به هارون- علیه السلام- داده باشد، و یا او را هم شأن خود قرار داده باشد، و نسبت قوم را به هارون و خود یک سان آورده باشد، مثلاً گفته باشد "جانشین من باش در میان قوممان!" پس، از صراحت متن این جانشینی می توان چنین استفاده کرد که موسی- علیه السلام- به هارون- علیه السلام- گفته باشد که آنان قوم او بودند در حقیقت، و فقط او حق تصمیم گیری نهایی را درباره آنها دارد به اذن خدای تعالی.

ثانیاً، در سفارش، "وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ" (و اصلاح کن، و پیروی مکن راه مفسدان را!)، اشارتی است به این که در اختلافات راه اصلاح بین قوم را باید پیش می گرفت، و دامن زدن به اختلافات و فتنه، و به آشوب و جنگ و خون ریزی کشاندن راه مفسدین است. و عکس العمل اختلاف آمیز قهر الود در برابر اختلاف افکنان مفسد خود نوعی افساد است، و پاداشی و عکس العملی بودن آن را از مفسدانه بودن خارج نمی گرداند هر چند مشروع و مجاز بوده باشد. پس، موسی- علیه السلام- حق چنین عکس العملی را به هارون- علیه السلام- نبخشیده بود.

ممکن است اشکال شود که از این سخن موسی- علیه السلام-، "أَلَا تَتَّبِعُونَ" (۲۰:۹۳ طه) (که از من پیروی نکردی؟)، برداشت می شود که موسی- علیه السلام- فرموده باشد که هارون از او تبعیت نکرده بود. در پاسخ می گوئیم که اگر بنا را بر همان تفسیر ظاهری قرار دهیم که نخست یاد شد، این خطاب به ظاهر عتاب آمیز همه برای آن بود که هارون- علیه السلام- به سخت ترین انتقادی که ممکن می بود به او- علیه السلام- بشود از دید محجوبان، پاسخ دهد و بگوید که موضعی که اتخاذ کرده بود دقیقاً برای رعایت خواست و فرمان موسی- علیه السلام- بود. اما اگر خواسته باشیم، از منظر اشاری اخیر به این اشکال پاسخ دهیم، می گوئیم که این خطاب موسی- علیه السلام-، "أَلَا تَتَّبِعُونَ أَعْصَيْتَ أَمْرِي" (۲۰:۹۳ طه) (که از من پیروی نکردی؟)

پس، آیا سرکشی کردی از فرمانم؟)، دو بخش دارد. یکی این که پرسید چه چیزی منع کرده بود و باز داشته بود هارون- علیه السلام- را که تبعیت نکرد از روش موسی- علیه السلام- در امثال این گونه رویدادها. در بخش دوم علتی را که ممکن است نخست به ذهن افراد محجوب خطور کند یاد می فرماید، و می پرسد که آیا سبب عدم تبعیت از شیوه سیاسی و تادیبی او- علیه السلام- نافرمانی و سرکشی هارون- علیه السلام- بوده است از فرمان صریح موسی- علیه السلام- که او می بایست چنین کاری انجام می داد. پاسخ هارون- علیه السلام- مشخص می کند که نه تنها موسی- علیه السلام- چنین فرمانی را نداده بود، بلکه بالعکس هارون- علیه السلام- می دانست و بیم داشته بود از این که هر گونه موضع قهر آمیزی، که بیرون از حد نصیحت و ارشاد است، سبب تفرقه بیشتر قوم شود، و موسی- علیه السلام- آن را ناخشنود داشته باشد. بنابراین، می گوئیم آری، جمله، "أَلَا تَتَّبِعُونَ" (که پیروی نمودی مرا) دلالت بر عدم تبعیت هارون- علیه السلام- از روش سیاسی و تادیبی خاص موسی- علیه السلام- در این مورد دارد، ولی جمله "أَعْصَيْتَ أَمْرِي" (آیا نافرمانی نمودی فرمان مرا؟!)) می تواند یا استفهام انکاری بوده باشد،

و یا زبان گرفتن از هارون- علیه السلام- تا با پاسخ خود، تبیین کند و نشان دهد که فرمانی برای کاری بیش از اصلاح و نصیحت نداشته بود.

3. شاهدهی قرآنی: خواه باز ایستادن هارون- علیه السلام- به سبب ظهور امامتش بوده باشد، یا خواه به فرمان موسی- علیه السلام-، و یا هر دو، در قرآن کریم نمونه‌های فراوانی یافت می‌شود بر اصالت و اولویت اشاعه و گسترش رحمت، و پرهیز از خشم و انتقام، و انبیاء- علیهم السلام- معمولاً از این کار اعمال قهر پرهیز می‌کردند مگر به فرمان صریح خدای تعالی. برای مثال، خلیل الله، حضرت ابراهیم- علیه السلام- به پیشگاه خدای تعالی چنین عرضه داشت، "فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ" (۱۴:۳۶ ابراهیم) (پس، هر که از من پیروی کند، بی گمان، او از من است، و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین، تو غفوری رحیم هستی!)

شیخ اسماعیل حقی در "روح البیان فی تفسیر القرآن" در ذیل این آیه کریمه چنین آورده است:

در تالیلات نجمیه چنین آمده است: حفظ کرد ادب را در این گفته‌اش، "وَمَنْ عَصَانِي" (و هر که عصیان کند مرا) و نفرمود، "و من عصاك" (و هر که عصیان کند تو را) زیرا شخص در عصیان خدا مستحق مغفرت و رحمت نخواهد بود. و اشارت دیگر این است، کسی که عصیان کند مرا، شاید من نبخشم رحم نیاورم بر او، چه مکافات در طبیعت واجب است ولی کسی که عصیان کند مرا، تو غفران فرما برای او، و رحم آور بر او تا باشد از غایت کرم تو و عواطف احسان تو، چه تو غفوری رحیم هستی. در حدیثی آمده است: در روز قیامت ندا کننده‌ای از تحت عرش ندا سر می‌دهد، "ای امّت محمد گناهی که در میان من و شماست را بخشیدم، و باقی مانده است تبعات شما هم آنها را بر یکدیگر ببخشید و به رحمت من داخل بهشت شوید!" و از یحیی بن معاذ رازی رحمه الله نقل شده است که می‌گفت: الهی اگر ثوابت برای مطیعین است رحمتت برای گناهکاران، من با این که مطیع نیستم، ولی امید به ثواب تو دارم، و از گناهکارم و امید به رحمت تو دارم. [حافظ شیراز:]

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
که مستحق کرامت گناهکارانند

شیخ ابوالقاسم قشیری نیز در ذیل این آیه کریمه چنین آورده است:

و گفت، "وَمَنْ عَصَانِي" (هر که عصیان کند مرا)، و نگفت "وَمَنْ عَصَاكَ" (و هر که عصیان کند تو را) هر چند هر که عصیان کند او را، عصیان کرده باشد خدا را، و لیکن این لفظ تنها برای طلب رحمت است در آنچه نصیبی بود از ترک حق خود، و یابوری نجست برای خود [علیه آنان] بلکه در معرض رحمت قرار دادشان.

شیخ روزبهان بقلی نیز تفسیر "عرائس البیان فی حقائق القرآن" در ذیل این آیه کریمه چنین آورده است:

"وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ" (۱۴:۳۶ ابراهیم) (هر کس که عصیان کند مرا، به یقین، تو غفوری رحیم هستی!)

در این سخن اشاره است به این که کفر کافرین و عصیان عاصین غرق می‌شود در دریای رحمت و غفرانش، و این که داخل می‌گردانندشان در بهشت‌هایش و باکی ندارد. و حکمت در قول او، "وَمَنْ عَصَانِي" (هر کس که عصیان کند مرا)، و این که نگفت، "وَمَنْ عَصَاكَ" (و هر که عصیان کند تو را)، آن است که ابراهیم- علیه السلام- در مقام خلت بود و خلت موجب محبت می‌شود، و محبت موجب مودت، و مودت موجب شوق، و شوق موجب عشق، و عشق مقام اتصاف و اتحاد و فناست، عین جمع و جمع الجمع. اشاره دیگر آن است که "فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي" و تعبیر "وَمَنْ عَصَانِي" با یکدیگر هماهنگی دارند. سخن اول اشاره است به این که طاعت خلق و معصیت آنها به درد خلقی دیگر همچون خودشان می‌خورد، و تو منزّه می‌باشی از نیاز به طاعتشان و از آسیب عصیانشان. یعنی، من از جنس ایشان هستم، و ایشان از جنس من، و او منزّه است از هم جنسی با حادثات. و نیز اضافه فرمود عصیان‌شان را به خودش، به خاطر آن که عصیان خلق نسبت به خالق غیر ممکن است، که آشکار نکند از آنها از جمیع حرکات اجابت وجوده‌شان با وصف بودن برای دعوت کننده زبان‌های مشیئت و اراده قدیمش، و این در حقیقت، عین طاعت است هر چند در سرائر (شرایع) صورت طاعت تکلیف شرع نباشد.

از عبد العزیز مکی پرسیدند چرا خلیل علیه السلام نفرمود، "و من عصاك"، گفت: عظیم‌ترین سرائر (اسرار؟) و برترینش آن است که خطاب شود به این که احدی عصیان کرده است تو را. یعنی چه کسی طاقت دارد که موازی قدم تو باشد با آنچه لایق توست از طاعت، و جرات کند که عصیان تو کند، خلق عاجز باشند از طاعت و عصیان تو در حقیقت، و کدامین معصیت به عصیان تو می‌رسد، و کدامین طاعت به طاعت تو می‌رسد. و گویی که می‌خواهم طاعت و معصیت برسند به محل احاطه با قدم، و آن محال است.

در پرهیز از قهر شیخ ابن عربی در "فصل حکمت نفسی در کلمه یونسی" چنین می‌فرماید (ترجمه):

بدان که الله این نشأه‌ی انسانی را با کمالش- از حیث روح و جسم و نفس- بر صورت خود آفرید، در نتیجه، عهده‌دار گسیختن نظام آن نمی‌شود مگر کسی که آفرید آن را، یا به دست خود- و نیست مگر آن- یا به امر او. و هر که عهده‌دار آن شود بدون

امر الله، به نفس خود ستم کرده باشد، و عبور کرده باشد از حدّ خدا در آن، و کوشیده باشد در خراب آنچه خدا او را امر فرموده است به آبادانی آن.

و بدان که رعایت شفقت بر بندگان خدا شایسته‌تر است از غیرت و ورزیدن در خدا. داود اراده بنیان نهادن بیت المقدس را کرد، و بنا کرد آن را بارها، هربار که فارغ می‌شد از آن، ویران می‌گردید. پس، شکایت آن را سوي خدا برد، و خدا وحی فرمود به او که "این خانه من برپا داشته نمی‌شود بر دستان کسی که خون ریخته است"، و داود گفت، "پروردگارا! آیا آن در راه تو نبود؟" فرمود، "آری! و لیکن آیا آنان بندگان من نبودند؟" پس، گفت، "پروردگارا! پس قرار ده بنیان آن را بر دستان کسی که او از من باشد." پس، خدا وحی فرمود به او که فرزندت سلیمان آن را بنا می‌کند. پس، مقصود از این حکایت مراعات این نشأه انسانی است، و این که برپا داشتن آن سزاوارتر است از ویران کردنش.

مولانا، جلال الدین، محمّد بلخی، در دفتر چهارم مثنوی این حکایت را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند:

چون درآمد عزم داودی به تنگ	که بسازد مسجد اقصی به سنگ
وحی کردش حق که ترک این بخوان	که ز دستت برنیاید این مکان
نیست در تقدیر ما آنک تو این	مسجد اقصی بر آری ای گزین
گفت جرمم چیست ای دانای راز	که مرا گویی که مسجد را مساز
گفت بی‌جرمی تو خونها کرده‌ای	خون مظلومان بگردن برده‌ای
که ز آواز تو خلقی بی‌شمار	جان بدادند و شدند آن را شکار
خون بسی رفتست بر آواز تو	بر صدای خوب جان‌پرداز تو

شاهد دیگر قرآنی این سخن حضرت عیسی - علیه السلام - است، "إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (۵: ۱۱۸ المائدة) (اگر عذابشان کنی آنان بندگان تو اند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی). با آن که حضرت عیسی - علیه السلام - ادب و ورزید با خدا و مستقیم طلب غفران نکرد برای قومش، چون آنها او - علیه السلام - را خدا دانسته بودند، و از آن توبه نیز نکرده بودند، باز آنها را عباد خدای تعالی خواند و به طور غیر مستقیم در معرض غفران و رحمت خدا قرار دادشان. **شیخ ابن عربی در "فصن حکمت نبوی در کلمه عیسوی" فصوص الحکم با استشهاد به این آیه کریمه چنین آورده است (ترجمه):**

سپس گفت کلمه‌ای عیسوی و محمّدی را. اما عیسوی بودنش، آن سخن عیسی است به خبر دادن خدا از او در کتابش. و اما محمّدی بودنش، به خاطر واقع شدنش از محمّد - صلی الله علیه و سلم - است در مکانی که واقع شد از او، که قیام فرمود بدان شبی کامل را که تکرار می‌فرمود آن را و عدول نمی‌کرد به غیر آن تا طلوع فجر، "إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (۵: ۱۱۸ المائدة) (اگر عذاب فرمایی آنان را، آنان بندگان تو اند، و اگر غفران فرمایی برای آنان، تو خود همان عزیز و حکیمی). و "هم" (آنان) ضمیر غایب است، چنان‌که "هو" (او) ضمیر غایب است چنانچه فرمود، "هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا" (۴۸: ۲۵ الفتح) (آنان کسانی‌اند که کفر ورزیدند) به ضمیر غایب. پس غیب، پوشش است برای آنان از آنچه به مشهود حاضر اراده می‌شود. بنابراین، فرمود، "إِنْ تُعَذِّبُهُمْ" (اگر عذاب فرمایی آنان را) به ضمیر غائب، و آن عین حجابی است که آنان در آنند از حق.

پس یاد آور شد خدا را به آنها قبل حضورشان تا چون حاضر آمدند خمیرمایه تحکم کند در سرشته، و آن را مثل خود گرداند. "فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ" (آنان بندگان تو اند) مفرد آورد خطاب را به سبب توحیدی که بر آن بودند. و ذلّتی بزرگتر از ذلّت بندگان نیست، چرا که آنان را هیچ تصرفی در خودشان نیست. پس، آنان به حکم آن چیزی هستند سرورشان از آنان ن اراده می‌کند، و او را شریکی در آنها نیست. پس، گفت، "عِبَادُكَ" (۵: ۱۱۸ المائدة) (بندگان)، و مفرد آورد. و مراد از عذاب، دلیل کردن آنان است، و دلیل‌تر از آنان نباشد به سبب آن که عیب هستند. پس ذات‌های آنان اقتضای آن را دارد که آنان دلیل باشند. پس، دلیل مگردان آنها را، چه تو آنان را پایین‌تر از آنچه در آن هستند از حیث عیب بودنشان دلیل نخواهی کرد.

"وَ إِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ" (۵: ۱۱۸ المائدة) (و اگر غفران فرمایی برای آنان)، یعنی بیوشانی آنان را از واقع شدن در عذابی که سزاوار آن هستند به سبب مخالفت‌شان. یعنی قرار دهی برای آنها غفری (پوششی) که بپوشاند آنها را از آن، و مانع شود آنها را از آن.

"فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ" (۵: ۱۱۸ المائدة) (پس، همانا تو خود عزیزی) یعنی دارای قرقگاه ممنوع. و هنگامی که حق ببخشد این اسم را به کسی که می‌بخشد آن را از بندگان، حق معرّ نامیده می‌شود، و آن که این اسم به او داده شده است عزیز. در نتیجه، قرقگاهش ممنوع باشد از آنچه منتقم و معذب بدو اراده می‌کنند از انتقام و عذاب. [ضمیر] فصل و عماد نیز آورد برای تأکید

بیان، و آن که این آیه بر سیاقی یکسان بوده باشد با قول او، "إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ" (۵:۱۱۶ المائدة) همان تو خود علام غیوب هستی، و قول او، "كُنْتَ أَنْتَ الرَّحِيمَ عَلَيْهِمْ" (۵:۱۱۷ المائدة) (تو خود رقیب بودی بر آنها). پس، [اینجا] نیز آورد که "فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (۵:۱۱۸ المائدة) (پس، همانا تو خود عزیز حکیمی)

پس سؤال نبی- علیه السلام- و اصرار ورزیدن او بر پروردگارش در مسئله شب کاملش تا طلوع فجر به تکرار آن برای درخواست اجابت بود، و اگر شنیده بود اجابت را در اول سؤال، تکرار نمی‌کرد. پس، حقّ عرضه می‌داشت بر او فصل‌هایی آنچه به سبب آن مستوجب عذاب شده بودند را، عرضه داشتی مفصل، و در هر عرضه و عینی، می‌گفت به او، "إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" (۵:۱۱۸ المائدة) (اگر عذاب فرمایی آنان را، آنان بندگان تو اند، و اگر غفران فرمایی برای آنان، تو خود همان عزیز و حکیمی.) پس، اگر می‌دید در آن عرض آنچه موجب تقدیم حقّ و برگزیدن پیشگاه او را می‌داشت [از آنها را]، دعای علیه آنان می‌کرد، نه برای آنان. پس، عرضه نفرمود بر او مگر آنچه را استحقاق آن را داشتند، که این آیه به دست می‌داد از تسلیم در برابر خدا، و قرار گرفتن در برابر عفو.

در حدیث آمده است که چون حقّ دوست داشته باشد صوت بنده‌اش را در خواندنش او را، به تاخیر افکند اجابت را از او تا تکرار کند آن را از جهت محبت به او، نه روی گرداندن از او. برای همین، اسم "الْحَكِيمُ" را آورد، و حکیم کسی است که اشیا را در جایگاهشان می‌نهد، و منحرف نمی‌گرداند آن را از آنچه حقایق آنها اقتضای آن را دارد با صفاتشان. بنابراین، حکیم علیم است به ترتیب. پس، او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ- به تکرار کردنش این آیه را بر دانشی عظیم بود از خدای تعالی. پس، هر که تلاوت کند، این‌گونه تلاوت کند، و گرنه، سکوت بهتر است از آن. و هرگاه خدا موقت بدارد بنده‌ای را به سخن گفتن از امری، خدا موقت نمی‌گرداند او را بدان مگر آن که اجابت او را در آن، و برآوردن حاجتش را اراده کرده است.